

مفهوم جامعه سالم در اسلام بر ارتباط عمیق، درونی، آگاهانه و محبت آمیز میان افراد جامعه استوار است

سیاست‌های اسلام

جمیله علم الهدی

نقطه عزیمت این نوشتار ماهیت و اشکال دموکراسی است که مولف با عینک معرفت‌شناسی به آن نظر می‌کند و در پی یافتن مبتهای فلسفی نظام دموکراتیک و دموکراسی است. از منظر فلسفه، دموکراسی باعث و بانی پیدایش نظریه‌های جدید بوده است و نوع جدیدی از کاربست فلسفه در قلمرو اجتماعی را تضمین کرده است. نقطه اوج مقاله ذیل، نسبت ولایت و دموکراسی را در پر تو مفهوم جامعه سالم پی می‌گیرد و به نوعی قیاس در این باب دست زده و نهایتاً بدیل‌های مربوط به جامعه سالم را در چارچوب نظام ولایتی مطرح می‌سازد. به عبارتی نوعی دموکراسی ناب را در جامعه ولایتی و نیز سیاست ولایتی می‌بیند که می‌تواند جامعه را به بهترین نحو مدیریت کند. سراسر مقاله، رهیافت ویژه مولف در نقب به معرفت فلسفی در حوزه اسلامی جهت تاسیس سیاستی نو در این قلمرو است.

○ ضرورت دموکراسی به رغم مباحثات انتقادی آنچه دموکراسی را نزد اندیشمندان همچنان جذاب نگه داشته، تأثیری است که دموکراسی در گسترش آزادی، رفاه و عدالت دارد. حمایت از دموکراسی نسبت نزدیکی با حمایت از پیشرفت و توسعه دارد. تصور بر این است که دموکراسی ضامن تغییر جامعه از وضعیت سنتی به وضعیت صنعتی و توسعه یافته است.

○ خودخوری دموکراسی چالش‌های درونی دموکراسی عبارتند از: ۱) چالش معرفت‌شناختی: دموکراسی بر معرفت‌شناسی دکارتی استوار است و دکارت معرفت خود را از شک آغاز نموده که اساساً نمی‌تواند آغاز معرفت باشد؛ زیرا شک، ناظر به نوعی بی‌اعتمادی نسبت به دریافت‌هایی است که قبلاً کسب شده، پس فرع بر شناخت می‌باشد. محل وقوع شک حکم قضیه یا نسبت محمول به موضوع است. پس هر شک، دست کم پس از شناخت-یعنی شناخت موضوع و شناخت محمول- امکان وقوع دارد. از طرف دیگر، دموکراسی بر اعتماد به عقل استوار است اما عقلی که از ورود به حوزه متافیزیک ممنوع شده باشد، نمی‌تواند هدف‌گذاری - که بر مبنای نیاز شناخته می‌شود- نماید و حد بیشتر می‌تواند به شناسایی نیازها بر حسب تجربه‌های رایج بپردازد و این یعنی فروکاستن اهداف زندگی به سیاهه نیازهای آرموده و عرفی و چنین فروگاهشی، به معنی فروکاستن عقل به عقل جزوی و ابزار است. چنین عقلی، «استخدام» را به رویکرد کلی و رایج در قلمرو عقلانیت اجتماعی تبدیل می‌کند.

۲) چالش ارزش‌شناختی: دموکراسی که به خودی خود یک سیستم ارزشی منسجم است و راهبری دانش و عمل سیاسی را در جامعه مدرن بر عهده دارد، چگونه می‌تواند اصل «تفکیک دانش از ارزش» و اصل «جدایی نظریه از عمل» را همراهی کند؟ در

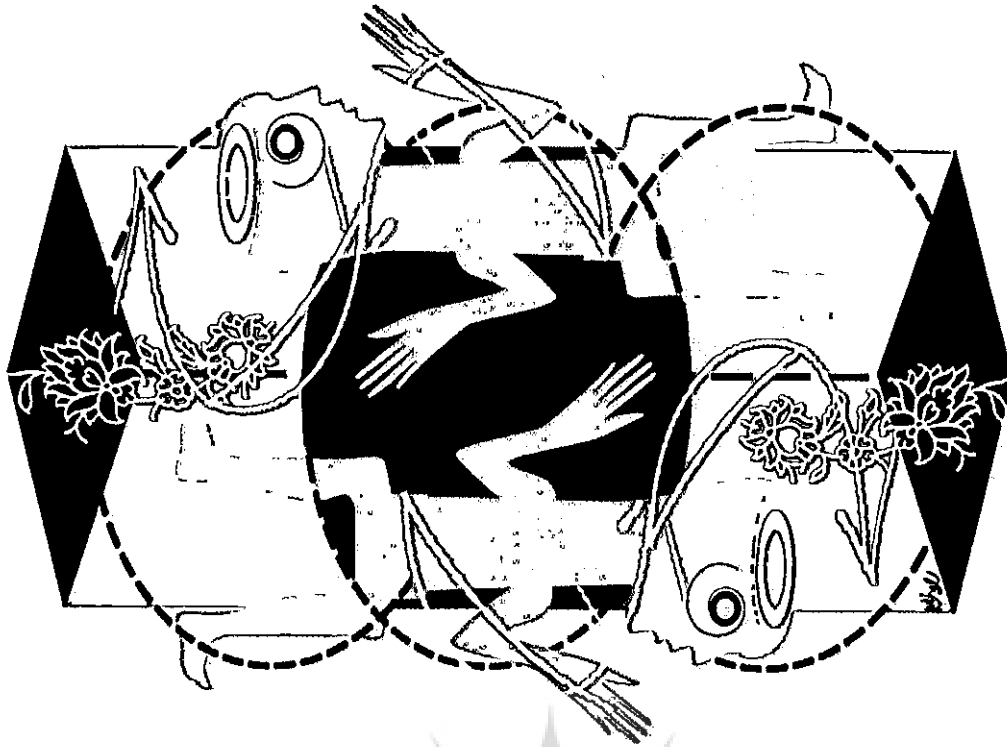
خاطر ناسازگاری با زیرساخت فلسفی و تناقض با مفاهیم کلیدی و اصول اساسی آن نمی‌تواند صورت کامل تری داشته باشد.

○ ضرورت دموکراسی به رغم مباحثات انتقادی آنچه دموکراسی را نزد اندیشمندان همچنان جذاب نگه داشته، تأثیری است که دموکراسی در گسترش آزادی، رفاه و عدالت دارد. حمایت از دموکراسی نسبت نزدیکی با حمایت از پیشرفت و توسعه دارد. تصور بر این است که دموکراسی ضامن تغییر جامعه از وضعیت سنتی به وضعیت صنعتی و توسعه یافته است.

تبیین چنین تحولی، متضمن معرفی دموکراسی همچون «غایت» و در عین حال «فرآیند» تحولات از وضعیت سنتی به وضعیت صنعتی است. این تلقی از دموکراسی البته مورد مخالفت بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته است. چه، آنها معتقدند که اساساً موضوعاتی همچون «ضرورت توسعه» و «اهمیت یا ضرورت دموکراسی» خود، بر مبنای مفروضات خدشه‌پذیری از جمله گزاره‌های ذیل استوارند: ۱- حیات و بقای جامعه در گروی توسعه‌یافتگی است ۲- تجربه انباشته کشورهای توسعه‌یافته تنها الگوی منحصر به فرد توسعه است ۳- دست‌یابی به توسعه در گروی تحقق کامل جوانب به هم وابسته آن یعنی توسعه صنعتی، توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی و توسعه علمی است. ۴- جوامع به‌طور کلی یا مؤلفه‌های آنها به‌طور خاص بر حسب نسبتی که با توسعه دارند، توصیف و طبقه‌بندی می‌شوند. این گزاره‌ها، گزاره‌هایی نیازمده‌اند و بیشتر، نوعی باور فرهنگی هستند که در پی تفوق فرهنگ جوامع صنعتی رواج یافته‌اند. با این حساب، دموکراسی نمی‌تواند یک الگوی کامل و تمام‌عیار برای زندگی اجتماعی تلقی شود و این ناتمامی به‌ویژه ناشی از ناتمامی پشتوانه نظری آن است. به عبارت دیگر، دموکراسی به



اندیشه دموکراسی و مشروطه طلبی در ایران بازمی‌گردد به جنبش‌های ریز و درشتی که تحت نام نهضت مشروطیت شکل گرفتند. یکی از نیروهای عمده دموکراسی طلبی و مشروطه خواهی در ایران، علامه ابودنکه با استفتائات و رسائل خود می‌کوشیدند بر آتش دموکراسی بدمند و مردم را با حقوق حقه خویش آشناسازند. کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» به قلم علامه تائینی شاهره افقه سیاسی را بر بستر دموکراسی مشروطه طلب گشود تا بحث شورای دیگر بر صحنه مبارزات سیاسی ایران ملطین انداز شود.



حالی که دانش‌های مربوط به کنش‌های انسانی نظیر اقتصاد، حقوق، سیاست، آموزش و پرورش، مدیریت و تکنولوژی با وسواس به جداسازی گزاره‌های ارزشی یا به‌طور کلی اخلاق از گزاره‌های اثبات‌پذیر مشغول اند، دموکراسی بر تحکیم سیستم ارزش‌های دموکراتیک بر علوم انسانی پای می‌فشارد. از سوی دیگر، دموکراسی از تحقق آرمان عدالت ناتوان است. در فلسفه‌ای که متافیزیک آن تعطیل است و خرد عملی در انزوای نظریه‌های متقن به سر می‌برد، دستگاه‌های نظام‌مند ارزش‌شناختی پدید نمی‌آید و لذا نمی‌توان از دموکراسی انتظار داشت که عدالت را برقرار سازد. دموکراسی تکثرگرایی را ارج می‌نهد ولی تکثر روزافزون نوعی رویکرد فروگامنده را در عصر جدید گسترش داده است که بر ترجیح یک قطب دوتایی‌ها بر دیگری متمرکز می‌باشد. چنین فرآیندی به خودی خود بستری برای توسعه اختلاف و افزایش گسست‌های اجتماعی است و می‌تواند زمینه بحران باشد.

○ فردیت گم شده دموکراسی اگرچه به منظور صیانت از فردیتی پدید آمد که جنبش‌های آزادی‌بخش در اروپای دوره رنسانس پشارت داده بودند ولی بنا بر ماموریتی که برای آن در نظر گرفتند به ابزار نظم‌دهنده تبدیل شد که فردیت در سایه آن ناپدید گردید. به قول میل و دوتو کوئل: «دموکراسی در عمل زمینه‌ساز دیکتاتوری اکثریت است». البته قبل از وقوع دموکراسی نیز، فردیت در سایه تبیین‌های معرفت‌شناسی جدید محو گردیده بود. فیلسوفان مدرن ضمن تاکید مکرر بر فردیت، خود مبتلا به ارائه تبیین‌های کلی برای تمام افراد نوع بشر شدند. به تدریج، همین تبیین‌های کلی این امکان را پدید آوردند که از علوم انسانی نه همچون توصیف‌کننده انسان، بلکه تعیین‌کننده ماهیت او استفاده شود و فن‌آوری انسانی که به نیازسازی و استانداردسازی معطوف است، پدید آید. مسیر فلسفه جدید به گونه‌ای است که در مراحل متوالی، ابتدا تمامیت وجود شخصی هر یک از ما را به عقل فرو کاسته و عقل را به عقل نظری و عقل نظری را به علم تجربی و علم تجربی را به روش‌شناسی و روش‌شناسی را به الگوهای آزموده عالمان فرو کاسته است. این شیربی‌پال و دم که فردیت نام دارد و از متافیزیک بریده و از عواطف دور مانده، به کمک رفتارگرایی حاکم بر علوم اجتماعی و پوروکراسی حاکم بر عمل اجتماعی به یک ریات فعال تبدیل شده است.

○ جامعه سالم (دارالسلام) مفهوم جامعه سالم، متضمن الگویی برای زندگی

اجتماعی است که بر ارتباط عمیق، درونی، آگاهانه و محبت‌آمیز میان افراد جامعه استوار می‌شود. در جامعه سالم، وحدت اجتماعی بر وحدت وجود شناختی استوار است، نه قرار داد اجتماعی و تشکیل اجتماع و پیوند هر فرد با آن، از «شهود» آغاز می‌شود، نه «شک». در جامعه سالم، کانون وحدت اجتماعی «ارزش‌های اخلاقی» هستند نه اهداف توسعه صنعتی، نزدیکی مفهوم دارالسلام با مفهوم «اسلام» سبب می‌شود الگوی دنیوی دارالسلام در مفهوم «امت مسلمان» قابل ردیابی باشد. در دارالسلام ارتباط میان اعضا به معرفت، محبت و اطاعت از خداوند معطوف است. این در حالی است که استخدام بعضی توسط بعضی اساس ارتباط در دیگر جوامع است. رفا، چه شخصی و چه عمومی، در زمره پیامدهای ضروری دست‌یابی به جامعه سالم می‌باشد ولی در برابر تکامل معنوی که عبارت از تقرب به پروردگار است، نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد.

○ زمینه‌های فلسفی جامعه سالم هر نظریه‌ای در حوزه سیاست و دیگر علوم اجتماعی، بدون شک بر نظریه‌ای درباره انسان و نسبتش با جهان استوار است. جامعه سالم هم به عنوان ایده‌ای در حوزه اندیشه سیاسی بر آرکن هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در محورهای ذیل استوار می‌باشد:

(۱) با توجه به مفهوم علم که عبارت است از «حضور شیء و لشیء»، وقوع ادراک، موکول به جمعیت مدرک و مدرک است ولی حضور شیئی نزد شیئی دیگر موقوف به تجرد هر دو آنهاست. از این رو، ادراک از هر نوعی و نسبت به هر موضوعی باشد، آمیخته به ادراک شهودی است. بدین معنی که همواره شناخت، آمیخته به شهود هستی‌شناسنده است و بر خلاف دیدگاه دکارت، معرفت من پس از شک نیست، بلکه مقدم است بر هر نوع شک و از نوع شهودی است که یقین و اعتماد به آن نیاز به بینه و برهان ندارد. در نتیجه علم و ادراک از شهود هستی من آغاز می‌شود.

(۲) درک تغییرات در محیط و بدن، به تدریج، فهم اولیه‌ای از علیت، آزادی و محدودیت و هم‌اینکه من در محیطی قرار دارم که غیر از من است و در عین حال من به آن وابسته‌ام را پدید می‌آورد. بدین ترتیب، درک هستی یا درک «تعلق» همراه می‌شود و هر کسی خود را همچون یک هستی محدود که در هستی بزرگ‌تر که در عین حال وابسته به آن است، می‌فهمد و با تجربه‌ای که از تغییر و در نهایت، نیستی به دست می‌آورد، تمایلی شدید به «گسترش هستی خود» و توسعه ارتباطش با هستی بزرگ‌تر پیدا می‌کند.

بیشتر منظرها به دموکراسی غالباً از در دوستی باید تئولوژی لیبرالیسم وارد می‌شوند اما در صدی از متفکران چپ‌گرا در این صددند که دستاوردهای دموکراسی را از گزند دست‌درازی‌های ایدئولوژی‌های لیبرالی و نولیبرالی بیرون بکشند و دموکراسی را به اشکال و بدیل‌های متعدد تر و متنوع تری تقسیم‌بندی کنند و به نوعی در طلب دموکراسی رادیکال باشند؛ دموکراسی‌ای که قادر باشد علیه نظام کاپیتالیستی تجهیز شود و پایه‌ها و بنیان‌های آن را سست کند. تونی نگری از جمله متفکران چپ‌گرایی است که با خوانش سنت فلسفه سیاسی مدرن می‌کوشد تا زویرای لیبرال دموکراسی را بر ملا و نوعی دموکراسی رادیکال را عرضه کند.



نزدیکی مفهوم دارالسلام با مفهوم «اسلام» سبب می‌شود الگوی دنیوی دارالسلام در مفهوم «امت مسلمان» قابل ردیابی باشد. در دارالسلام ارتباط میان اعضا به معرفت، محبت و اطاعت از خداوند معطوف است

که ولایت «ماهیت تضایفی» دارد. ولایت نوعی ارتباط است که لزوماً دوسویه است و این ویژگی، امکانی برای انتخاب می‌گشاید. این امکان، به نوبه خود، بروز خطا و صواب و همچنین التزام و عهدشکنی را ممکن می‌سازد و در نتیجه به پیدایش تربیت، تعهد، مسؤولیت، حسابرسی، عقوبت و پاداش منجر می‌شود.

۲) دوسویه بودن مفهوم ولایت که بر انتخاب، پذیرش و التزام هر یک از طرفین اشاره دارد، به واقع، توحید را از قلمرو «توصیف» به حوزه «تجویز» گسترش می‌دهد. توحید در وضعیت توصیفی به حقیقتی در عالم اشاره دارد که مبدا حرکت استعلایی ماست ولی ولایت به آن معنایی تجویزی می‌دهد که همچون آرمانی بلند و دست‌یافتنی مقصد حرکت استعلایی ماست. از این روی ولایت روی دیگر توحید تلقی می‌شود که می‌تواند قوس صعود را کامل کند.

○ **مبادی معرفتی ولایت** در غیبت متافیزیک، روایت‌های قدیمی فلسفه جدید، انسان‌راندیشندگی مستقل و منفک از جهان تلقی کردند که با نگاه به توانایی‌های اندر اکی خود و با کمی خطا به شناخت معتبری درباره عالم دست می‌یابد ولی در روایت‌های متأخر فلسفه جدید، انسان‌اندیشندگی وابسته به جامعه پنداشته می‌شود که بنابر عوامل و تأثیرات اجتماعی‌ای که او را احاطه کرده، جهان را تفسیر می‌کند. ولی در اندیشه اسلامی، انسان، مخلوق خداوند و وابسته به اوست که به دلیل هویت ربطی امکان انفکاک پرايش متصور نیست. از این رو، معرفت‌شناسی اسلامی در برابر عقل خودبنیاد فلسفه جدید، بر تبيينی از «عقل گشوده به عالم عقول» بنا شده است. یعنی «من» که ماهیت ربطی دارد و هرگز از حی قیوم منززل و گسیخته نمی‌باشد، در پیوند دائمی با هسته‌های برتر از خود و محیطش آگاه می‌شود.

پس در حالی که عقل جدید، عقلی خودبنیاد است که از دیگران بریده و در انزوا و حیرت در جست‌وجوی حقیقت می‌باشد، عقل اسلامی عقلی مرتبط است که در گفت‌وگوی دائمی با عقل‌های مراتب عالی هستی یا هسته‌های عقلانی عالم عقول، به شناخت خود، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های خود و هسته‌های دیگر می‌پردازد. ارتباط میان هسته‌ها همواره مشتعل بر آگاهی و تعلق است. البته ماهیت مراتبی هستی اقتضا دارد که «وجه تعلقی» این پیوند به صورت دل‌سوزی و ترحم از سوی هسته‌های برتر و احترام و تواضع از جانب ما ظهور کند؛ همچنین وجه آگاهی این پیوند در قالب آگاهی‌خواهی از سوی ما و آگاهی‌بخشی از سوی ایشان پدیدار شود. از این جا معلوم می‌شود که برترین هسته‌ها شدیدترین درجه دل‌سوزی و ترحم را نسبت به ما دارند و از همه آگاهی‌بخش‌ترند، بلکه آن‌ها آفاق آگاهی ما هستند و سبب می‌شوند مادر فروغ نور آن‌ها به خود و به هسته‌های دیگر آگاه شویم.

۳) انسان در سلسله مراتب هستی در «سرحد عالم ماده و مجرد» واقع شده و در حالی که بالفعل نهایت «اشتداد عالم جسم» است، بالقوه مراتب مجرد را دربر دارد. از این رو، نفس انسان که از یک سو به میل‌ها و محدودیت‌های عالم ماده عجزین شده و از سوی دیگر با ابدیت و کمالات عالم مجرد آشناست، میل شدیدی به ماندن را با تقاضای کمال در هم آمیخته و آرزوی سعادت ابدی دارد. عشق به هستی در قالب عشق به جلوه‌های هستی همچون دانایی، دارایی، آزادی، زیبایی، توانایی ظهور می‌کند و حرکت کمال‌جویانه هر یک از ما به جست‌وجوی این جلوه‌های هستی معطوف می‌شود.

۴) هر کسی برای گسترش هستی خود به هسته‌های دیگر متوجه می‌شود. اگرچه انگیزه اولیه از توجه من به هسته‌های دیگر، دستیابی به بقا و کمال است ولی در این توجه به چند کشف بزرگ نایل می‌شوم که عبارتند از:

الف) هسته‌ها از جهت برخورداری از هستی و جلوه‌های آن متفاوتند و این تفاوت‌ها متضمن مراتبی از ضعیف تا شدید است.

ب) شناخت هسته‌ها موقوف به شناختی درباره نوع و مقدار ظهور جلوه‌های هستی در آنهاست.

۵) شدت و ضعف هسته‌ها از حیث برخورداری از جلوه‌های هستی و کشف ساختار هر می آنها مرا متوجه راس این هرم می‌کند که متعلق به مرتبه محض است و عبارت است از هستی محض، علم محض و... پس تمام هسته‌ها و تمام جلوه‌های هستی به او باز می‌گردد، هستی محض که هستی بخش من و دیگر هسته‌هاست، می‌تواند هستی مرا تداوم و تکامل بخشد.

○ **ولایت** از تعبیر قرآن که می‌فرماید: «و لکل وجهه هو مولیها» می‌توان فهمید که بی‌طرفی ممکن نیست و در هر صورت ما ناگزیر از جهت داشتن و روی کردن به سویی هستیم. آیه مذکور نشان می‌دهد که این تنها خداوند است که حق دارد جهت وجه ما را تعیین کند. بعضی نکات مهم در این خصوص عبارتند از:

۱) مفهوم «تولی» و «تبری» متضمن معنایی از دخالت اراده در گزینش و پذیرش ولایت است. تولی به معنای روی گرداندن از سویی یا به سویی همیشه مسبوق به نوعی شناخت، انتخاب و تعلق خاطر است. همچنان که «تعلق» و «آگاهی» آوجه ضروری برای هر گونه ارتباط می‌باشند، مفهوم «محبت» و «معرفت» هم در مفهوم ولایت مستتر است.

۲) بازگشت تکوینی تمام مصادیق ولایت به خداوند که از لوازم اصل توحید است، همراه با امکان خطا و معصیت در این زمینه که از لوازم اصل معاد است، نشان می‌دهد



در باب نسبت دموکراسی و فلسفه، بزرگ‌مندان و مفسران حوزه فلسفه سیاسی همواره درگیر مناقشات جدی شده‌اند. در چهار روزی از فیلسوفان سیاسی‌ای است که می‌گویند پایه‌های دموکراسی از لجر به دموکراسی آمریکایی، اولویت‌رایه دموکراسی به هندو فلسفه رادراسنای دموکراسی (یعنی نوعی یاری دهنده در سایه) تجزیه و تحلیل کنند. رساله اولویت دموکراسی بر فلسفه نوشته روزی با حجم اندکش توانسته یکی از رساله‌های پر مناقشه و پر جدل در عرصه‌های آکادمیک و سیاسی باشد. این رساله را خشایار دیهیمی ترجمه و نشر طرح نو منتشر کرده است.

